



نظریه «قصیدیت» همواره محور تفسیر و فهم متن در حوزه تفکر اسلامی بوده است

برخی از متأخران تصور می‌کنند که متفکران اسلامی نیز مانند برخی از هرمنوتیسین‌های فلسفی، از چندمعنایی (پلورالیسم مؤول) یا از کثرت معنا یا فقدان معنا به معنای تعینی سخن گفته‌اند؛ در حالی که نظریه «قصیدیت» همواره محور تفسیر و فهم متن در حوزه تفکر اسلامی بوده است.

برخی از متأخران تصور می‌کنند که متفکران اسلامی نیز مانند برخی از هرمنوتیسین‌های فلسفی، از چندمعنایی (پلورالیسم مؤول) یا از کثرت معنا یا فقدان معنا به معنای تعینی سخن گفته‌اند؛ در حالی که نظریه «قصیدیت» همواره محور تفسیر و فهم متن در حوزه تفکر اسلامی بوده است.

قاسم پورحسن، عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی، در گفت‌وگو با خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا) اظهار کرد: دانش یا نظریه هرمنوتیک که به نوعی عبارت از فهم متن است، در خود مسئله با موضوع تفسیر و تأویل در حوزه اسلامی قرابت و نزدیکی دارد. اساس هرمنوتیک در حقیقت مسئله چیهستی فهم، البته بر اساس متن است؛ اما این‌گونه نیست که لزوماً همواره فهم فقط در محدوده متن شکل گرفته باشد.

وی افزود: یعنی گاهی اوقات در رویکردهایی که گاهی گادامر و ریکور مطرح می‌کنند، مفسر مهم‌تر است، اما در دیدگاه شلایرماخر و دیلتای طبیعتاً متن مهم‌تر است؛ بنابراین ما با رویکردهای مختلفی در حوزه هرمنوتیک در باب تفسیر یا فهم متن مواجه هستیم. به انضمام این‌که همه اندیشمندان هرمنوتیک در غرب، میان متون مقدس و متون غیرمقدس - به خصوص متون ادبی و فلسفی - تفاوت قائل هستند.

این محقق و پژوهشگر با تأکید بر این‌که توجه به این تفکیک‌ها می‌تواند فوق‌العاده مهم باشد، ادامه داد: آگاهی به این تفکیک قلمرو اساسی است و این‌که ما بدانیم در درون نظریه قصیدیت هرمنوتیک قرار داریم یا در نظریه امتزاج افق‌های گادامر یا در نظریه آفرینش معنای ریکور، مسئله‌ای بسیار مهم است؛ همچنین در حوزه هرمنوتیک، ما هرمنوتیک متن مقدس را با نظریه‌های ادبی و هنری، از هم تفکیک می‌کنیم.

وی عنوان کرد: به هر روی حقیقت آن است که در دوره جدید که ما با دانش هرمنوتیک در غرب مواجه هستیم، متفکران معتقدند که شاید سرچشمه‌های نخستین هرمنوتیک به رساله کراتیلوس افلاطون برگردد که مسئله‌ای به معنای نوشتار و غیاب معنا و گفتار و حضور معنا را مطرح کرد؛ نظیر چنین بحثی در باب قول و گفتار و نوشتار در حوزه اسلامی نیز وجود دارد.

در حوزه اسلامی در حقیقت ما تا زمان تفسیر علامه طباطبائی، آن‌چنان که خود ایشان در مقدمه المیزان بیان کرده است، تفسیر را به مثابه کشف مدالیل ومقاصد آیات گرفته‌ایم؛ بنابراین حوزه تفکر اسلامی همچنان در درون نظریه قصیدیت است؛ بدین معنا که ما نباید تلقی کنیم که ما با همه دیدگاه‌ها مواجهیم

پورحسن در توضیح این مطلب گفت: به عنوان نمونه در آثار ناصرخسرو (از جمله در وجه دین و جامع‌الحکمتین) آمده است که چرا قول به دانایی و معنا، و نوشتار به غیبت، فقدان یا دوری معنا نزدیک‌تر است. با توجه به این نکات مقدماتی ما باید به چند نکته اساسی توجه کنیم؛ نکته نخست آن است که هرمنوتیک در مغرب‌زمین دارای تاریخی است که نمی‌توان آن را از این تاریخ جدا کرد.

استادیار گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی اضافه کرد: مهم‌ترین وجه تاریخ این دانش مسئله غیاب و حضور در نوشتار و گفتار است؛ چیزی که دریدا از آن با عنوان شالوده‌شکنی یاد می‌کند، در واقع می‌خواهد بر این دو مسئله غلبه پیدا کند. بنابراین این‌گونه نیست که ما دانش هرمنوتیک در مغرب‌زمین را تابع آرای دو یا سه متفکر بدانیم؛ بلکه منبعث از یک وجه تاریخی است.

وی اظهار کرد: این وجه تاریخی البته در دوره جدید مورد پرسش قرار گرفته است؛ برای مثال هایدگر که از هرمنوتیک واقع بودگی سخن می‌گوید، دیگر این فهم را به متنی به مثابه امر نوشتاری محدود نمی‌کند، بلکه متن را معنای عامی می‌داند که واقع و ساحت هستی را بخشی از متن تلقی می‌کند؛ در حالی که در حوزه اسلامی ما وقتی که از تفسیر یا تأویل سخن می‌گوییم، لزوماً مراد ما متون مقدس است.

این محقق و پژوهشگر ادامه داد: بنابراین ما دو تاریخ متفاوت داریم: در تاریخ مغرب‌زمین همه متون و در دوره جدید تمام قلمرو هستی را متن تلقی می‌کنیم؛ در حالی که بحث ما درباره تفسیر و تأویل در حوزه اسلامی در درجه نخست متون مقدس و به خصوص آیات قرآن است و حتی ما کمتر درباره شرحی که بر مثنوی یا حافظ نوشته‌ایم، نام آن را تفسیر یا تأویل گذاشته‌ایم؛ مگر در دوره جدیدتر که این رویکرد تحت تأثیر هرمنوتیک بوده است.

وی عنوان کرد: نکته دوم این است که ما در مغرب‌زمین رویکردهای متفاوتی را در باب فهم متن می‌بینیم و از آن میان دو رویکرد، مهم‌ترین رویکردها تلقی می‌شوند؛ رویکرد نخست آن است که مؤلف مهم است و اقتضائات، سؤالات و معنایی که در ذهن مؤلف بوده و در متن تجلی یافته مهم است و ما باید آن را بازسازی کنیم و همدلانه با مؤلف سخن بگوییم تا بتوانیم معنا را بیرون بکشیم.

رئیس گروه فلسفه دین پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تصریح کرد: رویکرد دوم دقیقاً مقابل این بود؛ یعنی ما هیچ معنایی از قبل نداریم و تنها در پرتو گفت‌وگو و دیالوگ میان افق مفسر و افق متن است که معنا شکل می‌گیرد. در حوزه اسلامی در حقیقت ما تا زمان تفسیر علامه طباطبایی، آن‌چنان که خود ایشان در مقدمه المیزان بیان کرده است، تفسیر را به مثابه «؛کشف مدلولها و مقاصد» آیات گرفته‌ایم؛ بنابراین حوزه تفکر اسلامی همچنان در درون نظریه «؛قصیدت» است؛ بدین معنا که ما نباید تلقی کنیم که ما با همه دیدگاه‌ها مواجهیم.

وی تصریح کرد: کسانی که معتقدند که دیدگاه پس از قصدیت در حوزه تفکر اسلامی بوده است، با سنت تفسیر و روش‌های تفسیری اسلامی آشنا نیستند و این امر در آثار برخی از متأخران دیده می‌شود که تصور می‌کنند که متفکران ما نیز از چندمعنایی، از پلورالیسم مؤول یا از کثرت معنا یا فقدان معنا به معنای تعینی سخن گفته‌اند؛ در حالی که هیچ مفسری در حوزه اسلامی چنین رویکردی نداشته است.

رئیس گروه فلسفه دین پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی افزود: به هر روی از دو رویکردی که بنده بدان اشاره کردم، در حوزه اسلامی با رویکرد نخست مواجهیم؛ یعنی همه مفسران معتقدند معنایی (اعم از معنای ظاهری، تمثیلی، عملی، باطنی) در متن مقدس وجود دارد و ما در صدد کشف آن معنا هستیم.

وی ادامه داد: متأسفانه نحوه ورود هرمنوتیک به جامعه ما به‌گونه‌ای بود که عمدتاً دیدگاه دوم – که به‌ویژه بعد از گادامر شدت گرفته است – وارد شده و از دیدگاه نخست غفلت شده است؛ فلذا عمده کسانی که در حوزه هرمنوتیک فکر کرده و نوشته‌اند، تصور می‌کردند که هرمنوتیک، همان هرمنوتیک گادامر و ریکور است؛ در حالی که این تنها یک رویکرد از دیدگاه‌ها درباره هرمنوتیک بود.